

بقلم: آقای عبدالوهاب قائم مقامی

تتمه اشعار و مضامین فارسی که از عرب اتخاذ شده است

(۲)

قال الله تعالی

الیوم نحتم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و نشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون

بندار رازی گوید

بشهر ری بمنبر بریکی روح	همی گت و اعظک زین هرزه لائی
که هفت اعضای انسان روز محشر	دهد بر کرده های خود گوائی
زنی بر لایه موزد دست و میگت	بسا ژاژا که ته آنروز خوائی

قال الله تعالی

و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم

فردوسی گوید

همی گفت چون دختر آمد پدید	ببایستمش در زمان سر برید
و نیز فرمود	

خوش اختر کسی دان که دخترش نیست	چو دختر بود فرخ اخترش نیست
و نیز فرمود	

چنین داد پاسخ که دختر مباد قال جامع علوم که از پرده عیب آورد بر نژاد

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود

عز من قنع ظل من طمع

فردوسی فرمود

بخور هر چه داری و پیشی مجوی	که آزت همی خواری آرد بروی
-----------------------------	---------------------------

قال الله تعالی

وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم

خواجه حافظ گوید

از طعن حسود ایدل هرگز تومشو غمگین

شاید که چو دایینی خیر تو در این باشد

قال الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم والتین والزیتون وطور سینین

لا ادری

انجیر اگر میوه شیرین نبدی اندر خورشاه ناصرالدین نبدی

گر خود نبدی میوه شیرین ولطیف هرگز قسم خدای والتین نبدی

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

نعوذ بالله من مصاحب السوء ککیران الحداد

حافظ گوید

نخست موعظه پیر می فروش اینست که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

و نیز حافظ گوید

چاک خواهم زدن این دلق ریائی چکنم

روح را صحبت ناجنس عذایست الیم

قال الله تعالی

و ضرب لنا مثلاً ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم

سعدی گوید

بوی محبوب که بر خاک احباء گذرد نه عجب باشد اگر زنده شود عظم رمیم

از امثال است

کل ما فلکون وهم او خیال

زردشت بهرام گوید

ز سمراد است یکسر کار گیتی همین سمراد هم سمراد باشد

از امثال است

لیس وراء عبادان قریه

منوچهری گوید

از فراز همت او نیست جای نیست آنسرت ز عبادان دهی

نظامی گنجوی گوید

بختم از دور گفت ای نادان لیس قریه وراء عبادان
لا ادری

لیت شرب الراح خاصه فالمطر

وغناه من جواری فالسحر

مولای رومی گوید

دربهاران نم نم باران خوش است نم نم باران بمیخواران خوش است

منوچهری گوید

تا باد بمی در فکند مشک بخروار تا ابر کند می را با باران ممزوج

قال الله تعالی

مثل الدین حملوا التورته ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا

لا ادری

نه محدث بود نه دانشمند چارپائی براو کتابی چند

قال الله تعالی

قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها

پادشاه خوارزم بساطان سنجر نوشت:

بصلاح ویم نیز آهنگ نیست مرا با ملک طاقت جنگ نیست

گریز از چنین پادشه تنگ نیست گریز از چنین پادشه تنگ نیست

کمیت مرا نیز پا لنگ نیست اگر باد پای است خنگ ملک

خدای جهانرا جهان تنگ نیست بخوارزم آید بسقسین شوم

قال عبدالمطلب علیه السلام

فقد نا زماناً لعینا به و هذا الزمان بنا یلعبوا

لاادری

بگذشت آنکه کردم باروز کار بازی باز بچه گشتم اکنون در دست روزگارا

و نیز حضرت عبدالمطلب فرموده است

انا رب الابل و البیت لرب

فتتحعلیخان صبا گوید

خداوند این خار خواران مست منم خانه را هم خداوند هست

قال الله تعالی

قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي ولو

جئنا بمثله مدداً

لاادری

کتاب مدح ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سرانگشت و صفحه بشمارای

قوله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الزمّل قم الليل الا قليلا

لاادری

یا ایها المزینی تا چند در پلاسی بر خیز و ساززه کن کز شب نمانده پاسی

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

ولده فی زمن الملك العادل

منوچهری گوید

همی نازد بعدلش میر مسعود چو پیغمبر ز نوشران عادل

قوله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم اذ الشمس كورت و اذ النجوم كدرت

بسم الله الرحمن الرحيم اذ السماء فطرت الی آخر

لاادری

روزیکه شود اذا السماء فطرت روزیکه شود اذا النجوم کدرت

من دامن تو بگیرم اندر ستلت گویم که مرا بای ذنب قتلت
 قال النبی صلی اله علیه وآله وسلم
 من کنتم مولاہ فعلی مولاہ

مولای رومی گوید

گفت هر کس را منم مولای و دوست / ابن عم من علی مولای اوست
 قال النبی صلی اله علیه وآله وسلم

حب الوطن من الایمان

سعدی گوید

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف
 نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم

مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقامی گوید

سفربك قطعه از نیران بود حب وطن زیمان

ولی صدره سفر خوش تر چه خواری در وطن بینی

قال النبی صلی اله علیه وآله وسلم

السفر قطعه من الصفر

چنانکه در بالا ذکر شد مرحوم قائم مقام فرموده است

سفربك قطعه از نیزان بود حب وطن زیمان

ولی صدره سفر خوشتر چه خواری در وطن بینی

من جد وجد

مولای رومی در مثنوی گوید

گر گران و گریشتا بنده بود عاقبت جوینده یا بنده بود

قوله تعالی

ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن و

الجروح قصاص

خواجه حافظ گوید

محتسب خم شکست و من سراو سن و بالسن والجروح قصاص

بشر بن عوانه

نصحتك فالتمس يا ليث غيري طعاماً ان لحمي كان مرا

لا ادري

برو اين دام بر مرغ دگر نه كه عناق را بلند است آشيانه

فردوسی گوید

که گفت برو دست رستم ببند بندد مرا دست چرخ بلند

قال الله تعالی

لعل الله يحدث بعد ذلك امراً

لا ادري

که داند بجز ذات پرورگار که فردا چه پیش آورد روزگار

مجنون عامری

يقولوی لیلی فالعرق مر بوضه فياليقتني كنتم طبيبا مداوياً

سعدی گوید

ای نیک نامه بر که خبر میبری بدوست یالیت من بجای تو میببودمی رسول

قوله تعالی

والله مع الصابرين

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

الصبر مفتاح الفرج

حافظ گوید

فتح و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

و نیز فرموده است

گویند سنك لعل شود در مقام صبر آری شود وليك بخون جگر شود

دیگری گوید مصرع صبر تلخست وليکن بر شیرین دارد.